



میهن پرستی به روایت بزرگان سیستان و بلوچستان

هست و نیست بلوچ، ایران است



مملکت ناموس

انسان است. کسی که به ناموسش احترام نگذارد هیچی ندارد. هستی ما، شرف ما، عزت ما زمانی معنی دارد که جایی داشته باشیم، مملکتی داشته باشیم. ایران هم فقط اینجا نیست، گیلان و مازندران و آذربایجان هم ایران است. هرجا که ایران است آنجا وطن ماست. مارک تجزیه طلبی و این چیزها به این ملت نمی چسبند

برخی از بزرگان بلوچ را در منطقه تقریبی براسان زاهدان ملاقات می‌کنم؛ در آلاچیقی که با انواع و اقسام دستبافته‌های زیبای بلوچی آراسته است. محیطی گرم و دوستانه و لبریز از شعرو حکمت. هیچ‌یک اهل تحلیل و درازگویی نیستند؛ مختصر و مفید حرف می‌زنند، از عشق به ایران و مرزبانی و قناعت و آرامش. محمدامین سیستانی که محفل‌دار این جمع دوستانه است، شعری از امیر خسرو دهلوی می‌خواند و می‌گوید آرامش و امنیت بهترین هدیه خداوند است: «نمی‌دانم چه محفل بود، شب جایی که من بودم/ به هر سو رقص بسمل بود، شب جایی که من بودم/ پری پیکر، نگار سرو قد، لاله رخساری/ سراپا آفت دل بود، شب جایی که من بودم/ خدا خود میر مجلس بود، اندر لامکان خسرو/ محمد شمع محفل بود، شب جایی که من بودم» میهمان‌نوازی قوم بلوچ لطف بزرگ خداوند است که شامل حال ما شده و مردم آنجا خوشحال می‌شوند از یک غریبه پذیرایی یا به یک غریبه کمک کنند. همین یعنی امنیت. برای ما تأمین امنیت واجب‌تر از نماز و روزه و عبادت است. مگر تا حالا امنیت این بخش کشور را چه کسانی تأمین کرده‌اند؟ خود بلوچ‌ها. الان شما به زادگاه من، شهر من و خانه من آمده‌اید. بنابراین وظیفه من است که به شما خدمت کنم و آرامش و امنیت شما را تأمین کنم. این مرام و مسلک ماست. کار من که سیاست نیست، کار من دعاگویی است، برای همین هر روز دعا

می‌کنم خدایا دفع بلا کن، خدایا آرامش و امنیت این سرزمین را بگیر؛ چه ایران ما چه شهر و زادگاه ما. خدایا خودت پناه ما باش. می‌پرسم چرا این همه با عشق و علاقه از ایران حرف می‌زنید، می‌گویید: «این یک حقیقت است که وطن، هست و نیست ماست، وطن مادر ماست. یک بلوچ هیچ وقت به وطن خود، به مادر خود خیانت نمی‌کند. ما وطن‌مان را دوست داریم، آرامش ما در وطن ماست. به دوستانم که اینجا هستند هم همیشه می‌گویم دعا کنید خداوند این آرامش را از ما نگیرد.»

شهبخش از ریش سفیدان طایفه شهبخش‌ها دنباله حرف دوست دیرینه‌اش را می‌گیرد و می‌گوید: «بلوچ‌ها همیشه وطن‌شان را دوست داشته‌اند و هیچ وقت وطن‌فروشی نکرده‌اند. برای ما اصل وطن است، حالا ممکن است بعضی هم با حکومت مشکل داشته باشند، این مهم نیست، مهم وطن است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود. یک بلوچ هیچ وقت به خاکش و به وطنش خیانت نمی‌کند.» می‌پرسم اگر این‌طور است چرا بعضی تلویزیون‌های فارسی‌زبان خارجی روی تجزیه‌مانور می‌دهند که می‌گویند: «اینجا چنین چیزی نیست، یک نفر هم در میان کل بلوچ‌ها با چنین فکری نمی‌توانید پیدا کنید. از این گذشته بین بلوچ و سیستانی و شیعه و سنی هم دوگانگی نیست و همه خودشان را فرزند این آب و خاک می‌دانند و کنار هم زندگی می‌کنند. حالا آن تلویزیون‌هایی که شما می‌گویید چه حرفی می‌زنند و هدف‌شان

چیست، من نمی‌دانم ولی من به عنوان یک بلوچ می‌توانم بگویم اصلاً چنین چیزی در این منطقه نیست.»

از صالح زهی هم می‌خواهم در این‌باره صحبت کند. او می‌گوید: «من عرض خاصی ندارم، مملکت ناموس انسان است. کسی که به ناموسش احترام نگذارد هیچی ندارد. هستی ما، شرف ما، عزت ما زمانی معنی دارد که جایی داشته باشیم، مملکتی داشته باشیم. ایران هم فقط اینجا نیست، گیلان و مازندران و آذربایجان هم ایران است. هرجا که ایران است، آنجا وطن ماست. مارک تجزیه‌طلبی و این چیزها به این ملت نمی‌چسبند. عرض خاصی ندارم.»

امنیت و آرامش دو واژه‌ای است که هم در کردستان و هم در سیستان و بلوچستان مدام می‌شنوم. دو واژه‌ای که مردم مرزنشین بیش از نقاط مرکزی کشور با آن درگیرند. امنیت برای آنها چیزی کنار زندگی نیست بلکه همه زندگی در مرز، بسته به این دو کلمه است. کسبه

بازار رسولی زاهدان همچنان که امیدوارند بازار به روزهای خوب گذشته برگردد، برای بازگشت امنیت و آرامش هم دعا می‌کنند. شاید بهتر باشد بگویم بازگشت احساس امنیت و آرامش، چون امنیت و آرامش آنچه‌ایست که از دور بر باد رفته پنداشته می‌شود، از دست نرفته اما از دست رفتن حس امنیت تا همین حالا ضربه بزرگی به کسب و کارها بویژه بازارهای جذاب استان از جمله بازار رسولی زاهدان زده که مبنای شکل‌گیری آن فروش و توزیع اجناس خارجی با قیمت مناسب بوده است.

اغلب بازاری‌ها سر در موبایل دارند و به قول خودشان پیاده‌رو زاهدانی‌هایی است که نه به قصد خرید که برای قدم زدن به خیابان آمده‌اند.

رسول فروشنده اسباب‌بازی می‌گوید: «دو، سه ماه است چیزی نفروخته‌ام، مردم هم دست و بالشان تنگ است و چیزهای مهم‌تری از اسباب‌بازی برای خرید دارند. قبلاً بیشتر مشتری من از شهرستان‌های دیگر بودند که فعلاً می‌ترسند سمت سیستان و بلوچستان بیایند.»

سیستان و بلوچستان دوباره برگردد و گرنه با این فرمان همه کسبه بازار رسولی تا چند ماه دیگر ورشکست شده‌اند. راستش همین حالا هم از جیب می‌خوریم.»

مشتری من از شهرستان‌های دیگر بودند که فعلاً می‌ترسند سمت سیستان و بلوچستان بیایند. خدا کند امنیت و آرامش دوباره برگردد و گرنه همه ما باید جمع کنیم و برویم.»

محمد راست می‌گوید؛ لاقلاً به ۲۰ مغازه سر می‌زنم از پارچه‌فروشی و چای‌فروشی و ادویه‌فروشی و پالتوفروشی تا مغازه‌های لوازم آرایشی و بهداشتی و تاناکورا و... کارگران جابه‌جا دور پیتی‌پراز آتش نشسته‌اند و فروشنده‌ها یا تنها گوشه مغازه موبایل بازی می‌کنند یا با همسایه چای می‌خورند و گپ می‌زنند.

با پارچه‌فروشی سر حرف را که باز می‌کنم، مشتری از راه می‌رسد. صاحب مغازه می‌گوید: «قدمت خیر بود بمان مشتری را راه بیندازم بعد حرف بزنیم.» به وضوح خوشحال است که پس از چند روز مشتری خوبی وارد مغازه شده است: «از کجایش بگویم؟ گرانی اجاره، کم شدن مسافر، کرونا، دلار، ناآرامی؟ من ۱۲ میلیون اجاره می‌دهم و با این وضع دیگر نمی‌توانم دوام بیاورم. ما پارچه را از سمت چابهار می‌آوریم. تا آنجا که آزاد است، از آنجا هم یک طوری می‌رسانیم زاهدان. دلار که بالا می‌رود، مستقیم روی قیمت جنس اثر می‌گذارد ولی باز هر چندی مشتری من می‌ترسند سمت سیستان و بلوچستان بیایند. او هم مثل جمع دوستان براسان است تا اسم سیستان و بلوچستان می‌آید می‌ترسند، فکر می‌کنند اینجا چه خبر است! خدا کند



برش

اغلب بازاری‌ها سر در موبایل دارند و به قول خودشان پیاده‌رو هم به جای خریداران تهرانی و شیرازی و تبریزی، مملو از زاهدانی‌هایی است که نه به قصد خرید که برای قدم زدن به خیابان آمده‌اند.

رسول فروشنده اسباب‌بازی می‌گوید: «دو، سه ماه است چیزی نفروخته‌ام، مردم هم دست و بالشان تنگ است و چیزهای مهم‌تری از اسباب‌بازی برای خرید دارند. قبلاً بیشتر مشتری من از شهرستان‌های دیگر بودند که فعلاً می‌ترسند سمت سیستان و بلوچستان بیایند. خدا کند امنیت و آرامش دوباره برگردد و گرنه با این فرمان همه کسبه بازار رسولی تا چند ماه دیگر ورشکست شده‌اند. راستش همین حالا هم از جیب می‌خوریم.»